سخنرانی مسجد مجتهدی - جلسه 3

أَعُوذُ باللهِ مِنَ الشَّیْطَانِ الرَّجِیم

بِسْمِ اللهِ الرَّحْمنِ الرَّحِیم

الْحَمْدُ لِلهِ رَبِ الْعالَمِینَ؛ بارِئِ الخَلائِقِ أجْمَعینَ؛ وَ صَلَّي اللهُ عَلي سَیِّدِ الأنْـبِیاءِ وَ المُرْسَلینَ، حَبیبِ إلهِ العالَمینَ وَ خاتَمِ النَّبیّین، أبِي القاسِمِ مُحَمَّد، وَ عَلي أهْلِ بَـیْتِهِ الأطْیَبینَ الأنْجَبینَ، الهُداةِ المَهدیّینَ، سِیَّما مَوْلانا وَ سَیِّدِنا الإمامِ الْمُبینِ وَ الکَهْفِ الحَصینِ وَ غِیاثِ المُضْطَرِّ المُسْتَکینِ وَ خاتَمِ الأئِمَّةِ المَعْصوُمینَ صاحب الهیبه العسکریه والغیبه الالهیه مولانا و سید نا وامامنا وهادینا بالحق القائم بامره و لعنه الله علی اعدائهم ابدالابدین و دهر الداهرین

(قل لا اسئلکم علیه اجرا الا الموده فی القربی) [1]

دوشب از دو راه و با منطق علمی، بیان استدلالی عقلی برای این آیه نمودیم، به برکت وجود مسعود آقایان علماء، یعنی طلاب و محصلین این مدرسه و مسجد.

حالامیل دارم یک چند روایت هم بگویم و بعد توصیه‌هائی هم به آقازاده‌های محترم، طلاب معظم، خواهم نمود.

سفری که حضرت رضا7 تشریف آوردند به خراسان به مهمانی و دعوت مامون ملعون، که آن دعوت هم، روی وجهۀ سیاسی بود، یک سر سوزن وجهۀ دینی نداشت. مملکت انقلاب پیدا کرده بود، آشوب زیادی از این‌طرف و از آن‌طرف بود، مأمون مستأصل شده بود. مخصوصا برادران امام رضا7 غوغا راه انداخته بودند.

«زید النار» و «ابراهیم جزار» دو تا از برادران امام رضا7 هستند، معرکه کرده بودند، پدر بنی‌العباس را به دستشان داده بودند، «زید النار» یعنی زید آتش، هرجا از بنی عباس را گیر می‌آورد، می‌سوزانید، صحبت این‌که حالا بسوزاند و بکوبد این حرف‌ها نبود، عقده دل از این‌ها گرفته بود، می‌سوزانید آن‌ها را، آتش می‌داد، لذا معروف شد به «زید النار»،

«ابراهیم جزار»، جزار عبارت است از آن سلاخی است که گوسفند را می‌کشد و پوستش را می‌کند، نه قصاب، کشنده گوسفند که گوشت را از آن بکند، این هرجا بنی‌العباس را گیر می‌آورد می‌کشت، پوست می‌کند، لذا معروف به «ابراهیم جزار» شد.

دو قطر از مملکت را این‌ها تصرف کردند.

از آن‌طرف «حسن حبشی» در اطراف نیل شلوغ کرده بود، آن‌جا را گرفته بود، از این‌طرف «طباطبا» اطراف کوفه را گرفته بود. از آن‌طرف در بغداد خود بنی‌العباس علیه مأمون قیام کرده بودند از آن‌طرف مدینه که مرکز خلیفه تراشی است، تحت سیطره حضرت رضا7 بود.

حضرت رضا7 پول خرج کن بود ملاها. وقتی بزرگ شدید پول خرج کن شوید، حضرت رضا7 از آن پول خرج کن‌های حسابی بودند: اسب داشتند، استر داشتند، غلام داشتند، کنیز داشتند، عجیب بود، امام رضای ما خراسانیها7 خیلی پول خرج کن عجیبی بود. یک خانوده را آورده بود، بد نیست چند کلمه‌ای بگویم دل شما هم به حضرت متوجه شود روشن شود. مخصوص کسبه که هرجا پول باشد آن‌جا می‌روند.

امام رضا7 یک خانواده را در دوره سال اداره می‌کرد، نان و آب لباس و مسکن و مأوی و پول حمام و همه چیزشان را می‌داد که در سالی دو نوبت یا سه نوبت حضرت را و خانواده حضرت را حجامت کنند، حجام شخصی داشتند، سالی دو الی سه نوبت حجامت کنند.

حجامت مستجب است، خیلی هم خوب است، گوش به حرف این دکترها ندهید، این‌ها نمی‌فهمند، اغلب فشار خون‌هائی که پیدا می‌شود بر اثر این است که حجامت و فصد نمی‌کنند و در روایات ما چقدر راجع به فصد و حجامت، استحباب و تأکید وارد شده است.

چربی را بخورند، سرکه هم بخورند، چه روایاتی راجع به سرکه وارد شده است، تا هم قوت و نیروی بدنی زیاد بشود و هم اسید معده، مقدار لازم پیدا بشود. حالا می‌گویند: سرکه نخور، چربی نخور، خون نگیر، این‌ها اشتباه است، من بر خلاف همه این‌ها عمل کرده‌ام و فایده بهداشتی دیده‌ام،

حضرت رضا7 فصد می‌کرد و حجامت می‌کرد، سالی یک مرتبه، دو مرتبه، خودش و زن و بچه‌اش آن‌وقت یک حجام آورده بود با خانواده‌اش، زندگی‌اش را اداره می‌کرد، خوراک می‌داد، لباس می‌داد، مسکن و مأوی می‌داد، پول ته جیب می‌داد، برای این‌که سالی یک مرتبه این‌ها را حجامت کند. این‌طور آقا بود، الان هم آقا است، الان هم نه پیغمبر و نه امیرالمومنین7 هیچ‌کدام از ائمه این دستگاه پول خرج کردن امام رضا7 را ندارند، سالی دویست میلیون تومان عایدات امام رضا7 است و همه را خرج می‌کنند.

به هرحالت،

مردم کاملا مدینه فدوی او بودند، بنی‌هاشم فدوی او بودند، خلیفه تراشی هم، جایش مدینه بود. این ترسید که اگر حضرت آن‌جا بماند، بنی‌هاشم وعده‌ای که مخالف مأمون هستند، یک مرتبه امام رضا7 را خلیفه‌المسلمین کنند و او ریشه‌کن شود. این بود که گفت: او را از آن‌جا بیاورم و پهلوی خودم نگهدارم و محرمانه او را از بین ببرم، این کار را هم کرد، دعوت کرد امام رضا7 را.

حالا کاری نداریم،

اصفهانی‌ها خیلی زرنگ هستند، در اقتصادیات نمره یک هستند، یک مُکاری بود اصفهانی، اهل کروند اصفهان که آن‌جا را کروند گویند، چند فرسخی اصفهان است، بنده نرفته‌ام. این یارو مُکاری بود، اسب والاغ و شتر و این‌طور چیزها داشت، به کرایه می‌داد و بار و بنه می‌داد در مسافرت به کرایه.

خبر دار شد که امام رضا7 بناست مسافرت به خراسان کنند و فکر خوبی هم کرد.

گفت: بهتر این است که ما برویم خدمت حضرت، خودم تمام دارائی‌ام متعلق به حضرت است، یک تعارفی به حضرت بکنیم، افتخار خدمت ایشان را به من بدهند، بعد سه برابر می‌گیرم، حضرت که مفت و مجانی نمی‌آید.

آمد خدمت امام رضا7، گفت: قربانت بروم یابن رسول الله، شنیده‌ام خیال مسافرت به طرف خراسان دارید. این بنده ناچیز، چند تا الاغ و شتر و اسب و این چیزها دارم، استدعا می‌کنم که خودم و همه، متعلق به جنابعالی هستم، افتخار بُنه‌برداری حضرت عالی را دوست دارم من داشته باشم، اجازه به فرمائید مال‌های من، زیر بُنه سرکار باشد، متعلق به خودتان است، قابل نیست، اصلاً، به هیچ وجه.

حضرت امام رضا7 فرمودند: چه مانع دارد؟

این فکر کرد وقتی‌که در مسافرت زیر نظر امام رضا7 باشد، اولاً خوب می‌خورد، خوب می‌پوشد، سر سفره امام رضا7 است، آن‌جا هم نان و پنیر که نیست. حضرت رضا7 خیلی اشراقی حرکت می‌کرد، خوب می‌خورد، خوب می‌چرخد، هم خودش، هم شترش، هم اسبش، هم الاغش، بعد هم دولا پهنا حضرت به او خواهند داد، دو برابر کرایه عادی حضرت به او می‌دهند. حضرت هم با آقائی خود فرمودند: عیبی ندارد.

این آمد و همین‌طوری که پیش بینی کرده بود، بار و بنه حضرت را بر شتر و اسب و قاطر و هرچه که داشت، بار کرد. حضرت هم که طلبگی حرکت نمی‌کرد، با پای پیاده یک عصائی دستش

بگیرد، و کوله پشتی به پشتش ببندد. این‌طورها نبود، خدم داشت، حشم داشت، غلام داشت، کنیز داشت، سفره‌های شاهانه داشت، مثل همین الانش،

خیلی خوب، آمد و آمد و آمد تا رسیدند به خراسان و مرو. مرو بار انداز شد، دیگر حضرت در مرو ماندند، همین‌طوری که پیش بینی کرده بود کرایه‌ها را حضرت دولا پهنا به او دادند، گفت: قربانتان بروم یا بن رسول الله، چند صباحی در رکاب شما بودم، در التزام رکابتان بودم، همین افتخار برای من باقی مانده است و یک در خواست کوچک دارم،

چیست؟

یک چند خط رضایتتان نسبت به بنده را بنویسید، دست‌خط حضرت عالی مایه افتخار من و فامیل و اولاد و اعقاب من است، دو خط از امام رضا7 که بگیرد به هر وزارتخانه‌ای که برود و نشان دهد، هرچه بخواهد به او می‌دهد. آن دو تا خط نیست، آن منبع میلیاردها ثروت است، مخصوصاً حضرت رضائی که ولیعهد شده است، دو تا خط، چیزی نیست، پیش علماء قبلاً می‌آمدند، می‌گفتند: آقا یک حکم مختصری برای بنده برای فلان ملک بنویسید، دوخط است، ولی یک ملک شش‌دانگی پانصد هزارتومانی است. این هم به همین هوا بود،

یک چند خط بنویسد، مرحمت بفرمائید.

حضرت فرمودند: مانعی ندارد. منشی کاغذ و قلم بیاورید،

این هم خوشحال شد.

حضرت با خط مبارک خودشان دو سطر مرقوم فرمودند، این نوشته تا سیصد سال قبل باقی بود، درخانواده همین کروندی، در بحارالانوار کرمند نوشته شده است، و واقعاً هم نسل او افتخار می‌کردند به این‌که خط حضرت رضا7 را دارند و واقعاً هم افتخار دارد. تا زمان قطب راوندی ظاهراً بوده که آن خط را ایشان دیده‌اند، بعد مفقود شده است حالا چه کسانی برده‌اند و کجا برده‌اند؟ این را دیگر خدا می‌داند.

حضرت دو خط برای او مرقوم فرمودند. این دو خط را باید با آب طلا بنویسید، حدیثی از این معتبرتر برای شما نمی‌شود، با خط امام رضا7 تا دویست الی سیصد سال پیش، علماء خط حضرت را دیده‌اند، دیگر از این بهتر چه می‌خواهید؟

حضرت مرقوم فرمودند:

«کُن محبا لآل محمد: و ان کنت فاسقا»

سطر دوم:

«وکن محبا لمحبیهم و ان کانوا فاسقین» [2]

عجیب است، قدر سیدها را بدانید.

حضرت مرقوم فرمود: ای مرد، باش دوست‌دار آل محمد:، دوست بدار آن‌ها را، و اگرچه فاسق باشی.

حضرت نمی‌گویند: برو فسق کن، مواظب باشید علمای اعلام، حجج اسلام، حجج آینده اسلام برای ما عوام، نفرمودند: برو فاسق باش، تجویز فسق نکرده‌اند، بلکه این «و ان کنت» قدح فسق است، نه مدح آن، نهی از فسق است، نه اجازه‌اش،

شما می‌گوئید: هرچه هستی این کار را بکن، این هرچه هستی، یعنی هرچه پستی، پس، پستی فسق و فضاحت و قداحت و رد از فسق را می‌فهماند، نمی‌گوید: برو فاسق بشو، ابداً، نمی‌گویند: برو فاسق بشو، ابداً، بلکه فسق را بد می‌دانند. می‌گویند: و لو فاسق هم هستی، هرچه از دستت رفته است، این گوهر گران‌بها از دستت نرود، این گوهر گران‌بها را قرص نگه بدار.

مثل این‌که شما به بچه‌ات می‌گوئی: آهای کره خر! هرچه که کردی این‌کار را دیگر نکن، هرچه را دادی، این انگشتری را دیگر نده، هرچه را می‌دهی، اما این انگشتری را از دست نده، یعنی خیلی گوهر گران‌بهائی است.

حضرت می‌فرمایند: و لو فاسق باشی، از دست داده باشی اعمال صالحه را، این گوهر گران‌بهای پر قیمت، این برلیان فرد اعلاء، این زبرجد فرد اعلاء را از دست نده،

چی؟

محبت به اولاد پیغمبر، محبت به اولاد پیغمبر را از دست نده و لو هرچه را از دست داده‌ای.

دیشب برای نوع شما علماء مثال زدم به نور چراغ، گفتم: این انشعاب پنجاهم است از کارخانه برق، ولی در عین حال همان نور کارخانه توی این چراغ است، پشت پنجاهم باشد از پیغمبر، همان خون است، متلون به لونی و معروض به عوارض و اعراض دیگر شده است. و اما گوهر، همان گوهر است، بچه های پیغمبر و لو به صد پشت، اگر صحیح‌النسب باشند، غیر سید، خودش را سید قلمداد نکرده باشد، در نسب او خللی نباشد، و لو پانصد پشت باشد، خون پیغمبر با یک

اعراض دیگر در اوست. به احترام همان خون محترم هستند و اگر از من می‌پرسید، عمده شیر حضرت فاطمه زهراء3 است. آن شیر و خون فاطمه زهرا3 تا پشت صدم هم اگر برود، اگر صحیح النسب شد سید، هست، و من را عقیده بر این است، شاید منطق هم برای این کار داشته باشم، ولی روی منبر گفتنی نیست، بنده معتقدم این است که بچه فاطمه زهراء3 و لو در پشت صدم، این مخلد در آتش نخواهد بود، این مشرک و ملحد نمی‌میرد.

یک خاصیتی است که آن منطق علمی کامل دارد، حالا وقت بحثش را ندارم. که روان و بدن باید تناسب داشته باشند، محال است طینت علیینی در روح یک شقی، روح شقی در طینت علیینی قرار نمی‌گیرد، محال است، چنان‌چه روح سعیدی در طینت سجینی قرار بگیرد، محال است، تناسبی فیمابین آن‌ها نیست.

این مثل چه می‌ماند ؟ مثل این می‌ماند که رستم و افراسیاب که پهلوانان نامی ایران و توران هستند، رستم، پهلوان ایران است و افراسیاب پهلوان ترکستان و ماوراء النهر است، این‌ها را بر یک خر زخمی ضعیف لاغر، که نفس نمی‌تواند بکشد، موقع راه رفتن، به زور بایستی او را سیخ کنند که قدم بردارد، زیر پای رستم و افراسیاب نمی‌اندازند. زیر پای رستم، اسبی می‌خواهد،

مکر مفر مقبل مدبر معاج   سخر   من علی؟؟؟ 23

قصیده امروء القیس را خوانده‌اید؟

قفا نبک من ذکری حبیب و منزل   بصدق اللوا بین ال   فحومل

بهترین قصیده عرب است، از معلقات سبع است، تا می‌رسد مدح اسب را می‌کند.

سرین و سم ساق و سینه و کتف و میان او   ستبر و سخت و باریک و فراخ و فربه و لاغر

لف و نشر مرتب است، عوام نمی‌دانند، شما علماء باید بدانید. لف و نشر مرتب است نه مشوش.

صدهزار تومان قیمت این اسب است، اگر حالا پیدا بشود.

یک چنین اسبی را زیر پای رستم می‌اندازند و افراسیاب، نه دلدون ابی‌حسام، لاشه خر ماده را که زیر پایش نمی‌اندازند، زیر پای سلطان، برای موکب اعلی‌حضرت همایونی، یک خر مردنی را می‌آوردند؟ خیر، یک الاغ سفید مصری را می‌آورند؟ خیر،

یکی از اسب‌های قباله‌دار عربی یا اسب‌های ترکمن، تازی ترکمنی، را می‌آورند، اما زیر پای آن لاشه هرهری فلان، یک خری می‌آورند، زیر پای او یک سمند کوه پیما که نمی‌آوردند یک نعره که بزند آن یارو می‌ترسد می‌افتد به زمین،

فهمیدید؟

بدن مرکب است، روح راکب است، تناسب بین راکب و مرکب رعایت شده است، خداوند دو طینت آفریده است، طینت علیینی، و طینت سجینی، به ارواح سعداء و صلحاء و اولیاء، طینت علیینی عطاء شده است، به اشقیاء، به ملحدین، به منافقین، طینت سجینی داده شده استو

نـــاریـــان مر نـــــــاریان را جاذبند نـــوریـــان مر نوریان را طالـــــبند

ذره ذره کاندر این ارض و سماست جنس خود را همچو کاه و کهرباست

این را فهمیدید،

بچه‌های پیغمبر و لو پشت صدم، اما این کلمه را خیلی رعایت کنید: صحیح النسب باشد، یعنی مسلم باشد، بابای این سید بوده است، جد این هم سید بوده است، جد بابایش هم سید بوده است، جدجدش هم سید بوده است، این سلسله نسب تا به حضرت صدیقه3 محفوظ بماند. شیر و خون حضرت زهراء3 در عروق و شریان پشت صدم هم هست، با یک اعراض مخصوصی. بچه حضرت زهراء3، یا به جهنم نمی‌رود، بابای جهنم را در می‌آورد،

«یا مومن فان نورک اطفا ناری» [3]

یا اگر ببرند، مخلد نمی‌شود. خون و شیر فاطمه زهراء3 هرجا بود، هر روانی که تعلق به این خون و شیر داشت، آن روان مشرک و ملحد و مخالف خدا، از دنیا نمی‌رود، و لو آن دم مرگ باشد، از عالم غیب راهنمائی‌اش به حق و حقیقت می‌کنند و با ایمان حقیقی می‌رود. یک نکته برای شما بگویم، هم بخندید هم شاهد مدعا باشد.

پیش از این سعودی‌ها، یک دسته بزرگانی در مکه بودند بنام شرفای مکه، شریف‌های مکه، که الان آن پادشاه عمان از بچه‌های همان‌ها است، این‌ها سادات صحیح النسب قطعی‌اند، هیچ شکی در سیادت شرفای مکه نیست، بعد این دولت سعودی که روی کار آمد، آن‌ها را از بین برد، این شرفا که سادات هستند و سادات حسنی7 هم هستند، از اولاد امام حسن3 هستند و صحیح النسب، معروف بود که شرفای مکه دم مرگ دیوانه می‌شوند، این معروف بود.

دلیل بر این‌که دیوانه می‌شوند چیست؟

دلیلشان این بود که این شریف های مکه دم مرگ که می‌شود همان ساعت آخر عمر، شروع به بد و بی‌راه گفتن به ابوبکر وعمر و عثمان گفتن می‌کنند، شروع می‌کنند به فحش دادن به ابوبکر، به عمر، به عثمان، آن‌وقت معروف بود که این‌ها دم مرگ دیوانه می‌شوند، فحش به ابوبکر و عمر و این‌ها می‌دهند.

چه بود؟

نه، این‌ها دیوانه نمی‌شدند، این‌ها جد بزرگوارشان امام حسن7، مادر محترم ایشان حضرت زهراء3، چون خون و شیر ایشان توی بدن این‌ها بود، دم مرگ، آن حالت های نزع، یک‌ساعت، دو ساعت، سه ساعت قبل می‌آمدند و حقایق را برای این بچه‌ها روشن می‌کردند که:

مادر، این پدر نامردها پدرت را خانه نشین کردند، این‌ها پدرت و جدت را از بین بردند، این‌ها عمویت را از بین بردند، حقایق را بر این‌ها روشن می‌کردند، این‌ها با ایمان خالص و تشیع کامل را از دنیا می‌رفتند. لذا همان زمان شروع می‌کردند به فحش و بد وبی‌راه گفتن به ابوبکر و عمر،

عمری‌ها خیال می‌کردند دیوانه شده است.

نمی‌گذارند چشم بسته از این دنیا بروند. حدیث داریم در این باره، حدیث داریم که اولاد فاطمه زهراء3 آن‌که شیر و خون حضرت زهراء3 در رگ دارد و لو پشت صدم، آن بی‌دین نمی‌میرد، دم مرگ به او حق و حقیقت را حالی می‌کند. حالا یک ساعت، ده ساعت، یک شبانه روز، روایت داریم.

به هر حالت،

حضرت مرقوم فرمودند: آل محمد: را، یعنی سیدها، این‌ها را دوست بدار و لو فاسقی، و لو اعمال صالحه نداری، این گوهر گران‌بهای محبت فرزندان پیغمبر را از دست نده،

حالا این‌جا می‌دانم توی دل این‌ها که عمر خوابیده و باید با گاز انبر، بنده عمر را ازدل آن‌ها بیرون بکشم، در دل بعضی‌ها اعتراضاتی است اگر مصلحت بدانم آن‌ها را هم می‌گویم، حل منطقی‌اش هم می‌کنم ان‌شاءالله.

حالا حدیث را بخوانم.

سطر دوم،

«کن محبا لمحبیهم و ان کانوا فاسقین»

ای مرد، ای اصفهانی، دوستداران آل محمد: را هم دوست بدار، و لو آن‌ها فاسق باشند.

عجیب است، حدیث است، این سید است، بنده دوستش می‌دارم، بنده فاسق هستم، حضرت می‌گوید: و لو تو فاسقی، این دوستی سید را از دست نده. بالاتر می‌گویند، می‌گویند: آهای جناب شیخ معظم، این کسی‌که محب آل محمد: است و فاسق است تو این را دوست بدار. ؟؟؟ 32:50

در اوائل عمر که مثل این آقازاده‌ها طلبه بودم ولی خشک، از این جوان‌های سر گذر بدم می‌آمد، می‌نشستند قاپ بازی می‌کردند، پاسور بازی می‌کردند، گاه گاهی هم چاقوکشی می‌کردند، از این کثافتکاری‌هائی که این باباشمل‌های سر چهارراه‌ها می‌کنند، سر گذر ما در محله نوغان مشهد فراوان بودند. ما در محله نوغان بودیم، نوغانی‌ها اراذل‌ترین مردم خراسان بودند، چاقوکش، من از این‌ها بدم می‌آمد، راستی بدم می‌آمد، این‌ها را فاسق می‌دانستم.

ولی از این‌طرف، همین افراد، دهه محرم که می‌شد، بی‌داد می‌کردند، مخصوص از شب هفتم به آن‌طرف که آب به روی اهل بیت بسته شده است، این‌ها غوغا می‌کردند تا ساعت یک بعد از نصف شب، در هوای سرد، در هوای گرم، لخت می‌شدند، سینه می‌زدند، زنجیر می‌زدند، هیاهوی عجیب راه می‌انداختند، یکی از بابا شمل‌های مهم نوغان، بچه خان حبیب علی اکبر بود، آقا این دائم‌الشرب بود، دوره سال مشروبش ترک نمی‌شد، هلال محرم که آشکار می‌شد، تعطیل می‌کرد، عبارت خراسانی‌گریش را می‌گویم: می‌گفت: دهه محرم است، از این گه‌ها نمی‌شود خورد.

تعطیل می‌کرد، دو تا دستمال ابرایشمی داشت، می‌آمد منزل مرحوم شیخ مرتضی بجنوردی رحمه الله علیه یک مجلس شاهانه در مشهد بود، از اول آفتاب تا یک بعد از ظهر، منبری، درویش، نوحه خوان، واعظ، روضه خوان، همین‌طور می‌آمدند، منبر می‌رفتند، یک جای عجیبی است. آقا این می‌آمد پای منبر می‌نشست تا می‌گفتی: السلام علیک یا ابا عبدالله، این چنان اشک می‌ریخت، من طلبه قسی القلب، که کمتر طلبه‌ها گریه می‌کنند، من از گریه او به گریه می‌افتادم، این دستمالش خیس می‌شد، می‌انداخت بالای سماور تا خشک بشود، آن دستمال دیگر را بر می‌داشت، روزی دو دستمال از گریه چشم او خیس می‌شد. سالی هم یک گوسفند، نذر آش شله قلمکار می‌کرد، در همان خانه شیخ بایستی خودش گوسفند را بیاندازد توی دیگ، خودش چمبه بزند، چون زور بازو می‌خواهد و این هم خیلی قوی بود.

عاقبه‌الامر، همین محبتش به امام حسین7 او را روانه کربلا کرد، توبه کرد، چند سال آخر عمرش، ریش گذاشت، مشروب نمی‌خورد، نمازش ترک نمی‌شد، اصلاً با یک دیانت تمام عیاری از دنیا رفت. به برکت محبت به امام حسین7،

این بچه‌ها، من می‌دیدم از روز هفتم محرم به بعد، شب خود کشی می‌کنند، شب ساعت یازده به بعد، کسی نیست که ببیند، این همین‌طور حسین حسین7 می‌کند، می‌زند به سینه‌اش، سینه‌اش کبود می‌شود. دو بعد از نصف شب، ته کوچه، ته خیابان، با آن زنجیر، خودشان را خون آلود می‌کردند، آن‌جا ریائی نیست، سالوسی نیست، خودنمائی نیست، پولی نیست، اجتماعی نیست. فقط به عشق امام حسین7.

این را داشته باشید،

بنده این روایت را که نگاه کردم اصلاً صفحه وجودم عوض شد، نسبت به تمام این‌ها محبت پیدا کردم که الان هم آن محبت را عمیق دارم و تا دم مرگ خواهم داشت، چون این‌ها محب آل محمد: هستند، نشانه محبتشان هم همین است. این فداکاری‌ها به چه انگیزه‌ای است؟ پول به آن‌ها می‌دهند؟ مقام به آن‌ها می‌دهند؟ خیر. کسی این‌ها را می‌بیند؟ نخیر.

نیمه شب، ته کوچه، می‌زنند به پشتشان، بطوری‌که خون‌آلود می‌شود، می‌زنند به سینه‌هایشان، بطوری‌که خون آلود می‌شود، همین لات‌ها، همین چاقوکش‌ها، از جیب خودشان پول در راه امام حسین7 خرج می‌کنند، محبت دیگر شاخ و دم ندارد، این‌ها آثار محبت است و به حکم این فرموده، وقتی روایت را خواندم عوض شدم.

«کن محبا لمحبیهم و ان کانوا فاسقین»

این‌ها محب آل محمد: هستند، ولو فاسق باشند، من باید آن‌ها را دوست داشته باشم، چون حب محبوب خدا، حب خدا است، چون این‌ها محب امام حسین7 هستند، محبت این‌ها، عین محبت به امام حسین7 است.

یک مردی، از این عرب‌های نتراشیده و نخراشیده بیابان، وارد مسجد پیغمبر شد.

در اوائل امر بنا نبود که از بادیه، یعنی از صحرا، عربی بیاید در مسجد سئوال آدم‌ها را بکند، برای اولین نوبت بود یک عرب از بادیه آمده است.

خدا ان‌شاءالله همه شما، آقازاده‌ها، محصلین و به برکت شما دیگران را به بیت الله مشرف بفرماید،

از راه بادیه مشرفتان کند، این هواپیما کیفی ندارد، زود تمام می‌شود و جائی را هم آدم نمی‌بیند. از راه نجف بروید، یا از راه کویت، این عرب‌ها را ببینید، خود دیدن عرب‌ها قیمت دارد. نخراشیده‌ها و نتراشیده‌ها، بعد از چهارده قرن، اوران اوتان بین الانسان و الحیوان، یک چیزهایی هستند بعضی‌هایشان را اگر در خواب ببینی، می‌ترسی، من در بیداری دیده‌ام همان ؟؟؟ 40:50 آلی که زن‌ها می‌گویند، می‌آیند تا شب هفتم بچه را می‌دزدند و برای آن آل، یک امتیازاتی را نقل می‌کنند که ریش‌ها و گیسوانش تا کمرش آمده است، چشم‌هایش مثل کاسه خون می‌ماند، چنین است و چنان است، سنخ همین‌ها است.

این‌ها بنا نبود بیایند مسجد، یکی از این‌ها آمد مسجد، نتراشیده و نخراشیده، حالا صف های جماعت هم منعقد است، نزدیک وقت جماعت است.

آمد جلوی پیغمبر، سلام کرد،

جواب شنید.

عرض کرد: یا رسول الله متی تقوم الساعه؟ قیامت کی بر پا می‌شود،

سوال مردیکه عرب بیابانی، از قیامت؟

ما علماء بحث قیامت نداریم، تا چه برسد به عوام، آن هم عوام بیابانی، آن هم عرب بیابانی.

پیغمبر جواب ندادند.

مؤذن اذان گفت، نماز جماعت برپا شد، بعد از نماز جماعت حضرت فرمود: کجا است این عرب سائل؟

از جا بلند شد فریاد زد: یا رسول الله من این‌جا هستم.

فرمودند: سوالت چخ بود؟

گفت: سوال من این بود: متی تقوم الساعه ؟ قیامت چه موقع برپا می‌شود؟

حضرت یک سئوال شیرینی فرمودند: ما اعددت لها؟ برای قیامت، تو چه تهیه کرده‌ای که حالا منتظر آن هستی؟ چیزی هم تهیه کرده‌ای؟ خودت را مهیا کرده‌ای برای قیامت که حالا می‌گوئی قیامت؟ ما اعددت لها؟ چه برای قیامت درست کرده‌ای؟ بدون معطلی گفت: یا رسول الله، «ما اعددت لها کثره صوم و لاصلوه» بنده برای قیامت یک نماز و یک روزه‌ای تهیه نکرده‌ام، همین نماز واجبم را می‌خوانم، آن هم به قدر واجبات عمل می‌کنم، دیگر قیمه و قورمه سبزی ندارد،

روغن زیادی هم ندارد، به همان واجباتش عمل می‌کنم، «ولکن اُحب الله و رسوله»، تو را دوست می‌دارم،

خلاصه‌اش این است،

یک نماز و روزه زیادی برای قیامت درست و تهیه نکرده‌ام، آن‌که تهیه کرده‌ام محبت تو است،

همین این کلمه را که گفت، حضرت یک جمله‌ای فرمودند که تمام اصحاب آن روز منقلب شدند و یک نشاطی در آن در مستعمین پای منبر پیامبر روز پیدا شد که می‌نویسند: در دوره عمرشان چنین نشاطی برای اصحاب پیغمبر پیدا نشده بود.

وقتی‌که عرب گفت من نماز و روزه زیادی برای قیامت تهیه نکرده‌ام، تو را دوست می‌دارم، حضرت فرمودند:

«المرء مع من احب».

خیلی مهم است، آقایان علما، والله من شما آقازاده‌ها را دوست می‌دارم، حسابی هم دوست می‌دارم، روی همین که در صراط دین وارد شده‌اید و در مشی خود و سلوکتان در خط دین است، الحمدلله،

خداوند این توفیق را از شما نگیرد،

خداوند قدم به قدم درجات علمیتان که بالا می‌رود، تقوی و قداستتان هم همان‌طور روز افزون شود.

این احادیث که برای شما می‌گویم، چون دلم می‌خواهد روانتان و روحتان همین‌طوری بشود.

حضرت فرمودند: عرب، انسان با آن کسی است که او را دوست می‌دارد، با هرکس که دوست می‌داری، با همان خواهی بود در قیامت، یعنی با من خواهی بود، یعنی در بهشت عنبر سرشت با منی.

آقا یک نشاطی در مردم پیدا شد که تا آنگاه و آن روز چنین نشاطی در عموم پیدا نشده بود.

«المرء مع من احب»

تو اگر امام حسین7 را دوست بداری، با او خواهی بود، خواهی گفت کثافتکاری‌هائی دارم،

بله،

جائی‌که برق عصیان بر آدم صفی7 زد، ما را نمی‌سزد که دعوی بی‌گناهی کنیم. چه کسی است که گناه نداشته باشد. ترغیبتان نمی‌کنم که گناه کنید، ولی می‌خواهم بگویم معصوم از گناه هم چهارده تا

است، نباید گناه کرد، ولی اگر گناه هم کردی، از روی شهوت، هوی و هوس، محبت آل محمد: را از دست ندهید، این را قرص بگیرید، عاقبت آن کار خودش را می‌کند، آن، ما را موفق به توبه کامله می‌کند، توبه نصوح، یا هنگام مردن، مورد شفاعت موالیان خود قرار می‌دهد.

از محـــبت نار نـــوری می‌شود   از محـــبت دیو حـــوری می‌شود

از مـــحبت مـــس‌ها زریـن شود   از مــحبت تـلخ‌ها شـیریـن شـــود

از مـــحبت مـــرده زنده می‌شود   و از مـــــحبت شاه بـــنده می‌شود

هم بنده، شاه می‌شود و هم شاه، برده و بنده و خاضع می‌شود

خدایا به مقام مقدس حبیبت خاتم خاتم الانبیاء9، حب محمد و آلش: را در دل متجلی بفرما،

این گوهر گران‌بها را از ما زوال نیاورد،

طلبه‌ها، بچه سیدها را دوست بدارید، طلبه‌های سید را احترام کنید، بالای دست خودتان بنشانید،

نگو، من شرح لمعه می‌خوانم، او شرح عوامل می‌خواند، شرح عوامل و شرح لمعه هردوی آن‌ها

ایـــها القوم الـــذی فی المدرسه   کلـــما حـصلتموه الوســـوسه

علم قال، حال شما را خراب نکند، باد طلبگی توی بینی‌تان نیافتد. من هم طلبه‌ام، هم مُدرسم، هم منبریم، فقط پیش نمازی ندادهام و الا طلبگی کرده‌ام، مدرسی کرده‌ام، منبر رفته‌ام، طلبه قدیم باد در بینی‌اش می‌افتاد، از این‌که اشترتن را فهمید، دیگر نه به بابایش، نه به عمویش و نه به پیرمرد محل، اعتنا ندارد. اشترتن چند صیغه است، او خیال کرده علم اولین و آخرین را به او داده‌اند، به بابای پیرمردش اعتنا نمی‌کند، به بزرگـتر محلش اعتنا نمی‌کند، این‌طوری نباشید. این علوم خوب است و لازم است، باید تحصیل کنید، ولی باد در بینی‌تان نیاندازید.

عـــلم‌های اهل دل حـــــمالشان   عـــلم‌های اهـــل گِل احمالشان

عـــلم چون بر دل زند، جاری شود   علم چون برتن زند بـــاری شود

گفت ایزد یحمل اسفاره   بار باشد علم کان نبود ز هو

(یحمل اسفاره کمثل الحمار یحمل اسفارا)

عزیزان من، نور چشمان من، فرزندان من، برادران من، این علم را تحصیل کنید، علم قال را، ولیکن باد توی دماغتان نیاورد، هرچه این علم را تحصیل می‌کنید، حال خضوعتان، خشوعتان،

تواضعتان، فروتنیتان، حلمتان، ادبتان باید سنگین‌تر و بیشتر شود، حالا دیگر، گول این حرف‌ها را نخورید من معلم هستم، این بچه سید، شاگرد من است.

من منطق درس می‌گفتم، نود نفر طلبه زیر دستم بود. بچه سیدها را آن‌قدر من احترام می‌کردم، بالا بالا می‌نشاندم. شاگرد من است، اتفاقاً بعضی ازآن‌ها هم کند ذهن بودند، بعضی تیزهوش بودند، نمره بیست به آن‌ها بایستی می‌دادند، من بچه سیدها را به احترام پیغمبر بالا بالا می‌نشاندم و خیر دیده‌ام.

طلبه‌های سید، بایستی نسبت به سایرین محترم‌تر باشند. این‌ها بچه‌های پیغمبر هستند، منسوب به فاطمه زهراء3 هستند، آن‌ها احترام ذاتی دارند، منافات ندارد. علم محترم است، من نمی‌گویم احترام نکنید، ولی احترام حضرت زهراء3 و پیغمبر بیشتر از احترام چهار کلمه «ضرب زید عمرا» است. به سایر آقایان می‌گویم، خیر دنیا و آخرت را می‌خواهید، سادات را احترام کنید از نظر پیغمبر، سیدی که رئیس اداره است و سیدی که سفره پهن دارد و پول می‌دهد، احترام آن‌ها از نظر پیغمبر نیست، یک سید گدای بی عنوانی اگر وارد مجلس شد، تو احترام از او کردی، او را بالابالا نشاندی، این احترامات و تعظیمات ظاهریه، این برای پیغمبر است، و الا یک سیدی رئیست است، بنده او را احترام کنم، بنده از گُرده او کار بکشم، برای احترام پیغمبر نیست، برای خدا و پیغمبر سادات را احترام کنید، به این گردن بنده که شما در دنیا ذلت نبینید، خواری نبینید، هتک نشوید، به احترام بچه‌ها پیغمبر خدا شما را محترم بدارد.

خدایا به حق پیغمبر این حال محبت به پیغمبر و منسوبین به پیغمبر را در طلبه‌های من، بیش از پیش بفرما.

یک شعر بخوانم شما هم بنالید و مرخص شوم،

دنباله ان‌شاءالله فردا شب.

آل رسول همچو اسیران زنگبار

اف بر تو ای دنیا،

آل رسول همچو اسیران زنگبار نظارگی یهودی و نصرانی و مجوس

این شعر برای آن‌ها که سواد عربی نداشتند خواندم، یک شعر هم عربی می‌خوانم برای شما طلبه‌ها می‌خوانم، بنالید، دلم می‌خواهد شما طلبه‌ها گریه کنید بر مصیبت سیدالشهداء7.

و آل رسول الله یشهرن فی الملاء ؟؟؟57

عمه شما سیدها بلند شد در مجلس سلطنتی عام نامحرمان،

یک کلمه گفت دل همه را کباب می‌کند.

می‌گویم شما گریه کنید و بعد ترجمه می‌کنم، بعد همه بنالند،

«امن العدل یا بن الطلقاء تخدیرک حرائرک و امائک و ؟؟؟ 58 آل رسول الله صبایا»

جا داده‌ای به پرده زنان خود ای لعین   خـــــرم دلی که پرده مـــا را دریده‌ای

گه بر فروش حـــکم کنی گه به قتل ما   ظالم، مـــگر تو آل علی7 را خریـده‌ای

انــــــدر سریر خواب تو خـــــوش آرمیده   شادی از آن‌که راس حسین7 را بریدی

خدایا به احترام حضرت خاتم الانبیاء9 و به سینه علی مرتضی7 و به عصمت کبری حضرت صدیقه طاهره3 همین ساعت امر ظهور امام زمان را اصلاح بفرما.

ما را به زودی به دیدار آن بزرگوار و خدمتگزاری و یاری او موفق بدار.

قلب ما را از محبت و ولای اهل البیت:، خاصه محبت ولی عصر مملو و سرشار و متجلی بفرما.

قلب مطهر امام عصر7 را از ما راضی بدار.

ما را در ظل لوای ولایش از هر خطا و اشتباه و هر خطر و صدمه‌ای حفظ بفرما.

مشکلات ما را برطرف گردان.

گرفتاری‌های ما از هر نوعی است رفع بفرما.

بیماران ما را شفای خیر عطا بفرما.

منظورین، عاجلا لباس عافیت کامل بپوشان.

شر کفار و شر اشرار، سیما یهود عنود و نصارای جهود را از سر مسلمین جهان دور گردان.

مسلمانان را بر دشمنان خود پیروز و غالی و مظفر و منصور بدار.

به حق محمد و آلش خیرات و برکات آسمانی و زمینی خود را بر همه شیعیان، همه مسلمانان جهان مستدام بدار.

گویندگان کلمتین شهادتین درهر نقطه روی زمین هستند، همه را معزز و محترم و در امن و در امان و وفور نعمت نگه بدار.

رفتگان ما را بیامرز.

ذوی الحقوق گذشته ما را بیامرز.

هرکس در اساس و بنای این مسجد کمکی کرده است، هرکس در بقای این مسجد کاری کرده، هرکس در این مسجد یک یاالله به عنوان بندگی تو گفته است، هرکس در این مسجد یک کلمه درس دین به عنوان خدمت به دین تو کرده و مرده است، همه آن‌ها را غریق رحمت بگردان.

کسانی‌که موجود هستند، طول عمر، عز کامل، توفیق شامل، به همه عطا بگردان.

این طلبه‌های محترم، این آقازاده‌هایی که بعد از چهل سال دیگر آیت الله العظمی ان‌شاءالله می‌شوند بر تاییدات و توفیقات و تقوای آن‌ها بیافزا.

پدران و مادران این‌ها را که راضی و حاضر شدند برای ورود این آقازاده‌ها به تحصیل، طول عمر و عز کامل عطا بفرما.

آقایان محترمین، بزرگ و کوچک، مرد و زن، عالم و عامی، هر حاجت شرعی دیگر دارند روا بفرما.

خدمات و عرض ارادات از موسسین مجلس و خدام مسجد به کرمت قبول بفرما.